

یادداشتی بر «حصار موش» اثر حسین قسامی

زندگی به‌سان اساطیر نقرین شده



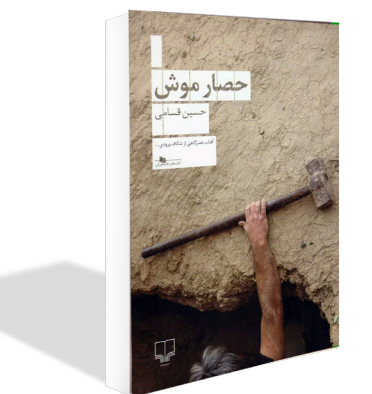
مریم طباطبائی‌ها

منتقدابی

زندگی در کمپ‌های پناهندگی در نگاه‌اول ورودبه باتلاقی‌است که‌راهایی‌از یوغ مصیبت‌بار آن بیشتر شبیه‌به معجزه‌می‌باشد‌و البته‌که‌بیرون‌آمده‌ها از آن نیز تا سال‌های‌سال‌می‌باید‌با عواقب‌روانی آن‌دست‌و‌پنجه‌نرم‌کنند. زندگی‌در عجز، ناتوانی، فقر و درماندگی چیزی نیست که انسان‌ها برای آن برنامه‌ریزی کرده‌باشند و یا دلشان بخواهند آن را تابن‌دندان‌تحمّل‌کنند. اما رویاها و سوداهاگاهی انسان‌ها را اغوا می‌کند و این اغوا ناخواسته‌بشر را به‌سمت‌سیطره‌نادانی‌پیش‌می‌برد. داستان‌حصار موش، نوشته‌حسین‌قسامی‌روایت‌همین‌انسان‌هاست. آدم‌هایی‌که‌به‌دنبال‌رویاهایشان‌یا به‌آینده‌ای‌نه‌چندان‌معلوم‌می‌گذارند. جمعی‌از آدم‌هاکه‌در یک‌کمپ‌پناهندگی‌در یونان‌جمع‌شده‌اند و امید‌به‌آینده‌ای‌دارند‌که‌بلکه‌کوسروی‌نوری‌در آن‌چشم‌شان‌را روشن‌کند. «...از چادر می‌آیند بیرون. سر می‌چرخاند و دور و بر را نگاه می‌کنند. هیچ‌کس‌متوجه‌چیزی‌نشده. زبور سبب‌سرخ‌ی‌از چیش‌بیرون‌می‌آورد‌و نصف‌می‌کند. تراب‌سهمش‌را می‌گیرد و گاز می‌زند، مزه‌سیب‌به‌دهانش‌خوش‌می‌آید. چاشنی‌ها را می‌پزند و به‌خانه‌ای‌فکر می‌کنند که‌توی‌حیاطش‌درخت‌سیب‌دارد و خودش‌که‌زیر سایه‌درخت‌لم‌داده‌است‌و دور و برش‌دوسگ‌بالا‌و پایین‌می‌پزند...». در روایت‌قسامی‌پناهنده‌ها اغلب‌سوری، افغانی‌و ایرانی‌هستند و زندگی‌ای‌که‌در آن‌روزگار می‌گذرانند شبیه‌به‌گندابی‌ست‌که‌هیچ‌کدامشان‌کفرش‌راهم‌نمی‌کردند‌در آن‌محصور بمانند. در این‌میان‌آدم‌های‌روایت‌او‌دست‌به‌هر کاری‌می‌زنند‌تا بتوانند‌از پس‌داستان‌ترازگی‌که‌در آن‌آنسیر شده‌اند‌بر بیابانند. دل‌دزدی‌و‌واخادی‌از این‌و آن‌به‌سبه‌روزی‌های‌بعضی‌از آنها‌اضافه‌می‌شود‌و عواقب‌آن‌رفته‌رفته‌غیر قابل‌برگشت‌تر می‌شود. قتل‌گناهان‌ناخوشدونی‌شان‌اضافه‌می‌شود. قسامی‌در روایت‌خود‌از صحنه‌سازی‌های‌پردرنتی‌برای‌نشان‌دادن‌آنچه‌در ذهن‌داشته‌است‌استفاده‌کرده. چادرهای‌کنار هم، غذارسانی‌به‌سبکی‌فلاکت‌بار و زنده، بی‌احترامی‌ماموران‌و زندگی‌رفت‌انگیزی‌که‌پناجویان‌آن‌راه‌جان‌می‌خرند. سرنوشت‌این‌آدم‌ها هیچ‌نقطه‌اطمینان‌بخش‌و روشنی‌رادر خود‌ندارند

و انسان‌های‌داستان‌قسامی‌سعی‌می‌کنند‌به‌آینده‌شان‌امید‌داشته‌باشند. «...باران‌صبحگاهی‌بی‌امان‌می‌بارد. صفدری‌و‌صادای‌دخترکوچک‌که‌یک‌ریز‌بابا، بابا) می‌کنند‌از خواب‌بیدار می‌شود. چشم‌هایش‌رامی‌مالدو میخیمازه‌می‌کشد(ها، چه‌خیر شده)» دختر کوچک‌که‌موشی‌سرمخ‌زولیده‌است‌اشاره‌می‌کند‌به‌ورودی‌چادر...». احساسات‌متناقضی‌که‌در سرتاسر این‌روایت‌می‌خوانیم، خواننده‌رامجاب‌می‌کند‌تا‌در هرلحظه‌از داستان‌خود‌را‌به‌جای‌قهرمانان‌بگذارد و از پس‌چاشنی‌که‌نویسنده‌ان‌ارزینامه‌ریزی‌کرده‌است‌بربیاید. لحظات‌مخوفی‌که‌شاید‌همین‌امر موجب‌تعلیق‌داستان‌شده‌باشد‌و خواننده‌دلش‌بخواهد‌هر چند‌کم‌و‌اندک‌اما‌با آنها‌همذات‌پنداری‌کند‌یا بالعکس‌از آن‌بگریزد. جغرافیای‌داستان، یونان‌است، مهد‌باستان‌و اساطیر و نمی‌شود‌اندیشه‌نویسنده‌رادر‌سوق‌دادن‌افکار خواننده‌به‌جهان‌اساطیری‌و تمدن‌یونانی‌نادیده‌گرفت. نگاه‌غضب‌آلود‌اساطیر یونان‌به‌آدم‌های‌این‌داستان‌که‌حالا‌از چشم‌آنها‌هم‌چیزو‌نمی‌بینند، آدم‌های‌بی‌آیند‌غیرقابل‌انکاراست. عواطف‌انسانی‌در داستان‌قسامی‌جای‌خود‌را‌به‌بی‌رحمی‌مطلق‌داده‌است. آدم‌ها‌در این‌نزاع‌برای‌بقا‌خود‌رامحق‌تر‌وارج‌تر‌ازبقیه‌می‌دانند‌و سعی‌دارند‌به‌هر‌قیمتی‌زنده‌بمانند‌و‌به‌این‌زندگی‌چنگ‌و‌پنجه‌می‌بندند. آدم‌های‌بی‌وطن‌روایت‌حصار موش‌درداستانی‌مشابه‌با‌پرومتئوس‌نقش‌بازی‌می‌کنند. ایزدی‌که‌اتش‌را‌به‌سرقبت‌می‌برد‌و‌آن‌رادر‌ساقه‌رازپانه‌ای‌پنهان‌می‌دارد. و آن‌را‌به‌عنوان‌تحفه‌به‌کسی‌می‌دهد‌که‌او‌را‌از فکر‌مرگ‌دور‌نگه‌دارد‌اما‌نمی‌داند‌که‌چنین‌نخواهد‌شد‌و‌این‌خیال‌خام‌دورتر‌از آن‌است‌که‌بخواهد‌درخت‌حقیقت‌به‌تن‌کند. به‌زمع‌من‌زندگی‌بی‌روایی‌زندگی‌عاری‌از انسانیت‌و‌عاری‌از‌ه‌ر‌ایمان‌معنی‌دار. زبور، گلشاه‌صفدری، تراب، و... همان‌آدم‌های‌بی‌روایی‌هستند‌که‌انسانیت‌را‌بر‌لبه‌تیغ‌ره‌امی‌کنند‌و‌از آن‌حذر می‌کنند. آدم‌هایی‌که‌تنها‌اگر‌کوسروی‌امیدی‌دارند‌به‌بازشدن‌در‌های‌مدینه‌فاضله‌شان‌است‌و‌نگاه‌مهربان‌ایزدان‌یونان. «...آخیلس‌لب‌بام‌می‌ایستد‌و‌چپ‌و‌راست‌عکس‌می‌گیرد. جماعت‌گل‌آلود. مانند‌توده‌ای‌بی‌شکل - زیر پایش‌می‌لولند‌و‌داد‌وقال‌می‌کنند. این‌ها‌انسان‌نیستند. فقط‌کمی‌شبیه‌به‌انسان‌اند‌مثل‌شامپانزه‌ها؟ پس‌چرا‌شامپانزه‌ها‌را‌توی‌قفس‌می‌ندانند‌و‌اینها‌را‌نه؟...»

ما انسان‌ها‌خواه‌نا‌خواه‌غربتی‌رادر‌درومان‌حمل‌می‌کنیم‌و‌همیشه‌آن‌را‌با‌خود‌داریم. اما‌گاهی‌به‌روزگاری‌می‌رسیم‌که‌غربت‌مان‌بر‌ما‌چیزه‌می‌شود. غربت‌و‌دلنگی‌مان‌جای‌هزار امید‌و‌ارزوا‌چنان‌بر‌می‌کند‌که‌هر‌روزی‌رامی‌بندد، گویی‌ماهمه‌برای‌تجلی‌بخشیدن‌به‌این‌تنهایی‌پاه‌دنیانه‌اد‌ایم.



چهارشنبه	سال پنجم
۲۳ • ۱۲ • ۱۴۰۲	شماره ۱۷۹۱
۰۲ ر ‏ مضان ۱۴۴۵/ ۱۳ مار ‏ س ۲۰۲۴	

آرمان ملی – **بی‌تنا‌ناصر**: احساس مشترک انسان‌ها در موقعیت‌های متعددی که در جهان پیرامون با آن مواجه می‌شوند، تنهایی‌است و در این‌میان، هر اثری‌که‌بر‌انگیزنده‌نوعی‌حس‌همدردی، همزاد‌پنداری‌و‌همیوشانی‌با‌دردها‌و‌دغدغه‌ها‌باشد، مورد‌توجه‌و‌استقبال‌قرار‌می‌گیرد. «سلام‌زیبا» نوشته‌ناپولیتانو‌چنین‌اثری‌ست؛ یک‌درام‌خانوادگی‌و‌یک‌رمان‌تربیتی‌که‌زندگی‌شخصیت‌های‌داستان‌را‌در‌مواجهه‌با‌رنج‌ها‌و‌دردهای‌مختلف‌طی‌۵۰ سال‌دنبال‌می‌کند. در بررسی‌بیشتر این‌رمان‌که‌عنوانی‌چون‌بهترین‌کتاب‌سال‌به‌انتخاب‌واشنگتن‌پست، تاییم‌و‌نامزد‌بهترین‌کتاب‌سال‌گودرید‌را‌ب‌دک‌می‌کشد‌و‌به‌عنوان‌یکی‌از‌پرفروش‌های‌نیویورک‌تایمز‌معرفی‌شده، با‌ساره‌خسروی، مترجم‌برکار این‌روزهای‌نشر‌آموت‌همراه‌شدیم‌که‌حاصل‌گفت‌و‌گو‌را‌در‌ادامه‌می‌خوانید.

◀ **«سلام‌زیبا»** از آن‌ناپولیتانو‌تازه‌ترین‌ترجمه‌ای‌است‌که‌از‌شما‌به‌چاپ‌رسیده. در‌وهله‌نخست‌درباره‌داستان‌و‌ژانری‌که‌در آن‌نوشته‌شده‌توضیح‌دهید.

این‌کتاب‌در‌ژانر‌درام‌خانوادگی‌نوشته‌شده‌است. علی‌رغم‌اینکه‌اغلب‌به‌آن‌به‌عنوان‌یک‌داستان‌عاشقانه‌نگاه‌می‌شود، باید‌بگوییم‌که‌تنها‌بخشی‌از‌این‌کتاب‌در‌زمره‌عاشقانه‌قرار‌دارد. این‌رمان‌دست‌روی‌موضوعات‌زیادی‌می‌گذارد‌و‌همین‌امر‌موجب‌شده‌که‌طرفداران‌زیادی‌را‌به‌خود‌جلب‌کند. «سلام‌زیبا» داستان‌زندگی‌پسری‌به‌نام‌ویلیام‌است‌که‌مرگ‌زود هنگام‌خواهر‌بزرگش‌همچون‌سایه‌ای‌در‌زندگی‌او‌و‌والدینش‌سنگینی‌می‌کند. از آنجا‌که‌ویلیام، محبتی‌از‌والدینش‌دریافت‌نمی‌کند، تنها‌همدمش‌توپ‌بستکبالش‌است‌و‌خود‌را‌وقف‌آن‌می‌کند. دست‌روزگار‌ویلیام‌را‌به‌جولیا‌پاداوانو‌می‌رساند، دختری‌که‌بر‌خلاف‌ویلیام‌در‌خانواده‌ای‌گرم‌و‌مصیمی‌رشد‌یافته. جولیا‌یک‌پدر‌و‌مادر‌پرورش‌و‌سه‌خواهر‌کوچک‌تر‌دارد‌که‌علی‌رغم‌تفاوت‌هایی‌که‌با‌هم‌دارند، انگار‌همگی‌نسخه‌های‌متفاوتی‌از‌یک‌نفر‌هستند. ویلیام‌این‌آشنایی‌را‌به‌فال‌نیک‌می‌گیرد، اما‌حال‌باید‌دید‌آیا‌عشق‌می‌تواند‌یک‌انسان‌شکست‌خورده‌را‌به‌زندگی‌برگرداند‌یا‌خیر؟ باید‌بگویم‌که‌سیر‌این‌داستان، کند‌اما‌پر‌کنش‌است‌و‌ناپولیتانو‌تامل‌زیادی‌روی‌شخصیت‌پردازی‌کرده، به‌طوری‌که‌خواننده‌در‌پایان‌می‌تواند‌یک‌دید‌جامع‌و‌واضح‌از‌تک‌تک‌شخصیت‌ها‌داشته‌باشد.

◀ **در‌معرفی‌این‌کتاب‌از‌کتاب‌«زنان‌کوچک»، و‌ادای‌احترام‌به‌این‌اثر‌یاد‌شده‌است. به‌نظراتان‌«سلام‌زیبا»‌چند‌بر‌زنان‌کوچک‌اثر‌لوئیزا‌می‌آلکوت‌نزدیک‌و‌یا‌شبیه‌شده‌است؟**

وقتی‌سخن‌از‌داستان‌هایی‌به‌میان‌می‌آید‌که‌حول‌محور‌خواهران‌می‌چرخند، «زنان‌کوچک» اولین‌چیزی‌است‌که‌به‌ذهن‌کتاب‌دوستان‌خطور‌می‌کند. به‌بیان‌دیگر، «زنان‌کوچک» که‌همگی‌با‌داستانش‌خاطره‌داریم، نوعی‌الگو‌برای‌چنین‌داستان‌هایی‌تلقی‌می‌شود. اما‌باید‌این‌را‌هم‌اضافه‌کنیم‌که‌گاهی‌وقتی‌یک‌نویسنده‌ان‌اثرش‌رابرای‌ادای‌احترام‌به‌یک‌اثر‌کلاسیک‌می‌نویسد، یا‌به‌هدفش‌نمی‌رسد‌و‌یا‌پیش‌از‌حد‌به‌آن‌اثر‌متکی‌می‌شود‌و‌کار‌تقلیدی‌از‌آب‌درمی‌آید. ولی‌در‌مورد‌«سلام‌زیبا» چنین‌اتفاقی‌نمی‌افتد. با‌اینکه‌در‌داستان‌ناپولیتانو‌شباهت‌های‌ظرفی‌با‌زنان‌کوچک‌به‌چشم‌می‌خورد، می‌توان‌به‌یقین‌گفت‌که‌«سلام‌زیبا» یک‌داستان‌کاملاً‌مستقل‌است‌و‌من‌حتی‌قبول‌ندارم‌که‌این‌رمان‌نسخه‌به‌روز‌شده‌«زنان‌کوچک» باشد. خود‌ناپولیتانو‌در‌یکی‌از‌مصاحبه‌هایش‌گفته‌که‌از‌ابتدا‌قصد‌نداشت‌داستانش‌را‌حول‌محور‌«زنان‌کوچک» بنویسد‌و‌وقتی‌به‌یک‌جایی‌از‌داستان‌رسید‌به‌این‌نتیجه‌رسید‌که‌بد‌نستی‌به‌چاشنی‌آن‌رمان‌کلاسیک‌را‌هم‌به‌داستان‌اضافه‌کند. اما‌همان‌طور‌که‌گفتم‌این‌طور‌نیست‌که‌اتفاقات‌دو‌داستان‌با‌هم‌تطابق‌محض‌داشته‌باشند. مثلاً‌یکی‌از‌کارهای‌کشگی‌که‌نویسنده‌کرده‌این‌است‌که‌«زنان‌کوچک» از‌رمان‌های‌مورد‌علاقه‌جولیا‌و‌خواهرانش‌است‌و‌آن‌ها‌گاه‌ها‌خود‌را‌با‌چهار‌خواهر‌در‌آن‌رمان‌کلاسیک‌مقایسه‌می‌کنند‌و‌به‌نظر‌بنده‌این‌تکنیک‌نویسنده‌به‌کار‌بعد‌بخشیده‌و‌بر‌جداییت‌هر‌چه‌تیر‌تر‌داستان‌افزوده.

◀ **«سلام‌زیبا»** عناوین‌متعددی‌همچون‌بهترین‌کتاب‌سال‌به‌انتخاب‌واشنگتن‌پست‌و‌تایم، از‌پرفروش‌های‌نیویورک‌تایمز‌و‌نامزد‌بهترین‌کتاب‌سال‌گودرید‌به‌دست‌آورده‌است. از‌این‌حیث‌ارزیابی‌شما‌از‌ویژگی‌های‌روایی

در‌گفت‌و‌گو‌با‌ساره‌خسروی‌بررسی‌شد:

«سلام‌زیبا» و‌تمرکز‌بر‌جهان‌عاطفی‌و‌ذهنی‌مخاطبان



و‌داستانی‌آثار‌آن‌ناپولیتانو‌چیست؟

عوامل‌زیادی‌در‌موقعیت‌این‌رمان‌تاثیرگذار‌بودند‌که‌از‌جمله‌آن‌ها‌می‌توان‌به‌سبک‌نوشتاری‌توانمند‌و‌شگفت‌انگیز‌ناپولیتانو‌اشاره‌کرد‌که‌توانسته‌باز‌خورد‌مثبتی‌را‌از‌خوانندگان‌در‌اقرصی‌نقاط‌دنیا‌جلب‌کند. این‌داستان‌از‌دید‌چهار‌شخصیت‌مهم‌روایت‌می‌شود‌که‌این‌امر‌باعث‌می‌شود‌خواننده‌خود‌را‌جای‌آن‌چند‌شخصیت‌بگذارد‌و‌به‌همه‌شان‌نزدیک‌شود‌تا‌در‌نهایت‌با‌دید‌باز‌تصمیم‌بگیرد‌که‌با‌کدامشان‌همدردی‌بیشتری‌دارد. از‌نظر‌بنده‌تامل‌روی‌شخصیت‌پردازی‌از‌اصلی‌ترین‌نکات‌موقعیت‌رمان‌است. ناپولیتانو‌به‌شکلی‌عمیق‌و‌حساس‌به‌تحلیل‌روابط‌انسانی‌مختلف‌پرداخته. این‌رمان، داستان‌مرگ‌و‌زندگی، دوراهی‌بین‌بخشش‌و‌عدم‌بخشش، شعر، ورزش، استقلال، مادری‌و‌غیره‌است. این‌داستان‌می‌تواند‌مخاطب‌های‌زیادی‌را‌به‌خودش‌جلب‌کند. گاهی‌وقتی‌یک‌نویسنده‌از‌هر‌دری‌سخن‌می‌گوید، نشان‌دهند‌سطحی‌بودن‌اطلاعاتش‌در‌زمینه‌های‌مختلف‌است‌اما‌این‌مسأله‌در‌مورد‌ناپولیتانو‌صدق‌نمی‌کند. کاملاً‌مشخص‌است‌که‌ناپولیتانو‌قبل‌از‌شروع‌داستان‌مطالعه‌دقیقی‌حول‌موضوعات‌مورد‌بحثش‌داشته. برای‌مثال‌او‌برای‌وارد‌کردن‌بسکتبال‌به‌این‌رمان‌مدت‌ها‌مطالعه‌کرده‌و‌اطلاعاتش‌در‌این‌زمینه‌کامل‌بوده. حتی‌من‌به‌عنوان‌مترجم‌کتاب‌هم‌مجبور‌شدم‌از‌افراد‌آگاه‌در‌این‌رشته‌اطلاعات‌کسب‌کنم‌تا‌بتوانم‌ترجمه‌دقیقی‌از‌متن‌اصلی‌ارائه‌بدهم. در‌مورد‌شعر‌هم‌همین‌طور؛ ناپولیتانو‌روی‌یک‌شاعر‌آمریکایی‌به‌نام‌والت‌ویتمن‌که‌شاعر‌مورد‌علاقه‌ی‌پدر‌خانواده‌بود، تمرکز‌و‌سعی‌کرده‌تکه‌هایی‌از‌اشعار‌او‌را‌به‌طرز‌ظرفی‌در‌رمان‌بگنجاند. آشنایی‌ناپولیتانو‌با‌شاعر‌ویتمن‌بسیار‌عمیق‌بود‌و‌نحوه‌به‌کارگیری‌از‌این‌اشعار‌هم‌کاملاً‌به‌جا‌و‌مطابق‌با‌سیر‌داستان‌بود.

◀ **ناپولیتانو‌به‌ما‌اجازه‌می‌دهد‌تا‌زندگی‌درونی‌شخصیت‌ها،**



کتاب‌در‌بازه‌های‌زمانی‌متفاوتی‌در‌چند‌دهه‌روایت‌می‌شود. این‌مسأله‌چگونه‌در‌فضاسازی‌و‌شخصیت‌پردازی‌گنجانده‌شده‌است؟

خب‌همان‌طور‌که‌عرض‌کردم‌تأکید‌ناپولیتانو‌در‌این‌رمان‌روی‌شخصیت‌پردازی‌بوده‌و‌بازه‌زمانی‌چندین‌دهه‌ای‌این‌رمان‌در‌خدمت‌همین‌امر‌بوده. داستان‌کتاب‌از‌سال‌۱۹۶۰ با‌کودکی‌ویلیام‌آغاز‌می‌شود‌و‌در‌سال‌۲۰۰۸‌با‌میانسالی‌و‌پایان‌می‌یابد. به‌چنین‌داستان‌هایی‌رمان‌های‌تربیتی‌یا‌به‌اصطلاح‌بیلد‌و‌نگسرمان‌می‌گویند. در‌این‌نوع‌رمان‌تمرکز‌داستان‌بر‌بلوغ‌و‌جهان‌عاطفی‌و‌ذهنی‌شخصیت‌اصلی‌از‌دوره‌نوجوانی‌تا‌بزرگسالی‌است. این‌رمان‌با‌کمک‌گذر‌زمان

«باب‌ابتلا» مجموعه‌شعر‌اسماعیل‌مهرانفر‌است‌که‌در‌سال‌۱۴۰۰ توسط‌نشر‌افراز‌به‌چاپ‌رسیده‌است. این‌مجموعه‌۲۸‌عنوان‌شعر‌دارد‌که‌با‌شعر‌«باب‌مناجات» آغاز‌شده‌و‌با‌شعر‌«باب‌مرثیه» پایان‌می‌یابد‌و‌البته‌مخاطب‌حرفه‌ای‌شعر‌پس‌از‌چند‌شعر‌درمی‌یابد‌که‌گویی‌تمام‌شعرهای‌مجموعه‌مرثیه‌هستند. شعرهای‌کتاب‌حاضر‌از‌نظر‌فرم‌و‌ادامه‌مجموعه‌های‌قبلی‌شاعر‌هستند‌و‌هچنان‌نگاه‌شاعر‌بیشتر‌معطوف‌زبان‌است‌و‌تاساختار‌و‌البته‌نسبت‌به‌قبل، جغرافیای‌زیست‌شاعر‌در‌شعرها‌کم‌رنگ‌تر‌است. خیال‌و‌عاطفه‌عناصر‌پرزنگ‌و‌مهم‌شعرهای‌موفق‌این‌مجموعه‌هستند‌و‌البته‌ابهام- نه‌ابهام- مانند‌شمشیری‌دولبه‌در‌اغلب‌شعرهای‌این‌کتاب‌عمل‌کرده‌است.

می‌دانیم‌که‌ابهام‌در‌خلق‌تصاویر، در‌زبان‌و‌بیان‌شاعرانه‌و‌حتی‌در‌پیچیدگی‌های‌صور‌خیال‌به‌کار‌می‌رود، همچنین‌یکی‌از‌ویژگی‌های‌شعر‌امروز‌است. از‌زمانی‌که‌نیما‌سرودن‌شعر‌نور‌آغاز‌کرد، ابهام‌در‌شعر‌به‌وجود‌آمد‌و‌البته‌عده‌ای‌عدم‌توان‌کشف‌و‌فهم‌شعر‌توسط‌مخاطب‌را‌دلیل‌آن‌می‌دانند، شاید‌به‌این‌دلیل‌که‌ابهام‌برآمده‌از‌عواملی‌است‌که‌تنها‌شاعر‌قادر‌به‌سفر‌در‌آن‌هاست‌و‌دیگران‌درکی‌از‌آن‌ندارند. چنانچه‌نیما‌معتقد‌است: «آن‌چیزی‌که‌عمیق‌است، مبهم‌است.» از‌طرفی‌ابهام‌می‌تواند‌نقطه‌ضعف‌شاعر‌در‌جذب‌مخاطب‌باشد، دقیقاً‌همان‌لبه‌برنده‌و‌تیز‌ابهام‌که‌به‌ضرر‌شاعر‌عمل‌کرده‌و‌مخاطب‌را‌از‌شعر‌دور‌می‌کند.

مجموعه‌شعر‌حاضر‌به‌دلیل‌سبید‌خوانی‌های‌متعدد‌در‌شعرها‌مخاطب‌رادر‌کشف‌و‌شهود‌شاعرانه‌همراه‌کرده‌و‌شعرهای‌موقی‌را‌خلق‌می‌کند‌اما‌هر‌جا‌ابهام‌دیده‌می‌شود، شعر‌به‌معنایی‌تبدیل‌شده، مخاطب‌به‌جای‌مشارکت‌در‌کشف‌شاعرانه‌به‌حل‌کردن‌معما‌مشغول‌می‌شود‌و‌دقیقا‌در‌همان‌نقطه‌لبه‌تیز‌و‌بران‌ابهام‌ما‌را‌از‌شعر‌دور‌می‌کند.

در‌چنین‌شرایطی‌عنصر‌عاطفه‌نیز‌در‌شعر‌کمرنگ‌می‌شود.

شعر‌اسماعیل‌مهرانفر، شعری‌در‌حوزه‌زبان‌و‌تصویر‌است، اغلب‌شعرا‌به‌غایت‌تأویل‌پذیرند. چنانچه‌مخاطب‌حرفه‌ای‌شعر‌حتی‌می‌تواند‌در‌طول‌شعر، همراه‌شاعر

آرمان ملی

ادبیات

آرزوها، تردیدها، عزم‌و‌شادی‌های‌آنها‌را‌بینیم. به‌نظر‌شما‌تا‌چه‌میزان‌می‌توان‌این‌کتاب‌را‌اثری‌درونی‌و‌شناخت‌محور‌دانست؟

دوست‌دارم‌این‌سوال‌را‌با‌پاسخ‌ناپولیتانو‌در‌یکی‌از‌مصاحبه‌هایش‌جواب‌بدهم. وقتی‌از‌او‌در‌مورد‌شباهت‌بین‌«ادوارد‌عزیز» (رمان‌قبلی‌او‌و‌«سلام‌زیبا») می‌پرسند، می‌گوید‌که‌هر‌دو‌رمان‌آغاز‌مشابهی‌داشتند. و‌این‌درحالی‌ست‌که‌«ادوارد‌عزیز» با‌سقوط‌یک‌هوایما‌و‌کشته‌شدن‌همه‌سرنشینان‌جز‌ادوارد‌شروع‌می‌شود. ناپولیتانو‌در‌توضیح‌می‌گوید‌که‌هر‌دو‌رمان‌با‌آشوب‌شروع‌می‌شوند، اما‌آشوب‌آغازین‌«ادوارد‌عزیز» یک‌آشوب‌بیرونی‌است‌و‌آشوب‌آغازین‌«سلام‌زیبا» آشوب‌درونی‌شخصیت‌ویلیام‌است. پس‌بله‌این‌رمان، یک‌رمان‌درونی‌است. به‌علاوه‌اغلب‌رمان‌های‌تربیتی، شناخت‌محور‌هستند. همچنین‌اغلب‌رمان‌هایی‌که‌روی‌شخصیت‌پردازی‌تمرکز‌دارند، شناخت‌محور‌هستند. این‌داستان‌بر‌خلاف‌داستان‌های‌چنانی‌پراز‌اتفاق‌و‌حادثه‌نیست. و‌اتفاقاً‌مخاطب‌چنین‌داستان‌هایی‌هم‌دنبال‌حادثه‌نیست. در‌اینجا‌آنچه‌مخاطب‌را‌جذب‌می‌کند، درگیری‌احساسی‌و‌همزاد‌پنداری‌با‌شخصیت‌هاست. ناپولیتانو‌همه‌تلاشش‌را‌کرده‌تا‌کاراکترهای‌گوناگونی‌را‌به‌تصویر‌بکشد. شاید‌برای‌خواننده‌سوال‌باشد‌که‌چه‌طور‌چهار‌خواهر‌می‌توانند‌آنقدر‌ریزگی‌های‌شخصیتی‌متفاوتی‌داشته‌باشند؟ جواب‌در‌والدینشان‌نهفته. چارلی‌و‌رز‌و‌شخصیت‌بسیار‌متفاوت‌هستند. چارلی‌یک‌مرد‌روایی‌و‌اهل‌و‌شعر‌است‌و‌خیلی‌به‌مادیات‌اهمیت‌نمی‌دهد. رز، در‌عوض، زنی‌است‌که‌بیش‌تر‌درگیر‌زندگی‌واقعی‌است. من‌کمتر‌رمانی‌را‌دیدم‌که‌تا‌این‌حد‌روی‌شخصیت‌پردازی‌کاراکترهای‌فرعی‌تمرکز‌کند‌و‌باید‌بگویم‌با‌وجود‌اینکه‌این‌رمان‌یک‌رمان‌زنانه‌است، یک‌شخصیت‌مرد‌بسیار‌دوست‌داشتنی‌به‌نام‌چارلی‌ا‌پدر‌خانواده‌(دارد‌که‌بی‌شک‌نقشی‌کلیدی‌در‌شکل‌گیری‌داستان‌دارد. یک‌نکته‌دیگر‌که‌به‌نظر‌من‌نقطه‌قوت‌ناپولیتانو‌بوده، شکل‌دهی‌کاراکترهایی‌بوده‌که‌همگی‌واقعی‌و‌خاکستری‌هستند، به‌طوری‌که‌خواننده‌در‌پایان‌داستان‌نمی‌تواند‌بگوید‌فلان‌شخصیت‌منفی‌بود‌یا‌فلانی‌مثبت‌یا‌حتی‌به‌طور‌قطع‌نمی‌تواند‌بگوید‌حق‌با‌کدام‌شخصیت‌بود‌یا‌اصلاً‌درست‌و‌غلط‌چیست. همه‌ما‌از‌اینکه‌کسی‌اخلاقت‌با‌ریز‌یا‌بگذار‌بیزاریم‌و‌با‌دید‌منفی‌به‌چنین‌شخصیتی‌نگاه‌می‌کنیم. ولی‌ناپولیتانو‌جوری‌شخصیت‌ها‌را‌چیده‌وطراحی‌کرده‌که‌ما‌حس‌بدی‌از‌هیچ‌شخصیتی‌نمی‌گیریم‌کما‌اینکه‌اشتباهاتی‌داشته‌اند. به‌عبارت‌دیگر، این‌کتاب‌داستان‌نکته‌های‌مخاطبان‌متحمل‌می‌شوم. و‌اینکه‌مانمی‌توانیم‌هیچ‌کس‌را‌به‌خاطر‌انتخابی‌که‌کرده‌سرزنج‌کنیم.

◀ **«سلام‌زیبا»** به‌مان‌شأن‌می‌دهد‌که‌چگونه‌تجربیات‌دوران‌کودکی‌بر‌شخصیت‌ما‌تأثیر‌می‌گذارد‌و‌مخاطب‌را‌با‌چالش‌هایی‌که‌انسان‌از‌کودکی‌با‌آن‌دست‌به‌گریزان‌است، مواجه‌می‌کند. نویسنده‌در‌این‌کتاب‌چه‌فاکتور‌هایی‌از‌روانشناسی‌کودک‌ارائه‌می‌دهد؟

برای‌پاسخ‌به‌این‌سوال‌باید‌روی‌شخصیت‌ویلیام‌متمرکز‌شویم. پسری‌که‌به‌خاطر‌یک‌فاجعه‌در‌کودکی‌اش‌(مرگ‌خواهر‌بزرگش) از‌والدینش‌عشق‌و‌محبتی‌دریافت‌نمی‌کند‌و‌آثار‌این‌کمبود‌را‌در‌طول‌داستان‌در‌او‌می‌بینیم. رشد‌یافتن‌در‌چنین‌خانه‌ای‌مخرب‌است‌و‌باعث‌می‌شود‌ویلیام‌احساس‌بی‌ارزش‌بودن‌کند، به‌طوری‌که‌وقتی‌معلم‌ورزشش‌از‌تعریف‌می‌کند، متعجب‌می‌شود. ویلیام‌بخشی‌از‌کمبود‌محبتش‌را‌با‌بسکتبال‌پر‌می‌کند‌و‌خود‌را‌غرق‌این‌حرفه‌می‌کند. بعدها‌که‌وارد‌دانشگاه‌می‌شود‌و‌به‌شهر‌زمانی‌اوج‌می‌گیرد‌که‌به‌خاطر‌مصدومیت‌بسکتبال‌را‌کنار‌می‌گذارد‌و‌همزمان‌دخترش‌به‌دنیا‌می‌آید‌و‌ویلیام‌از‌اینکه‌به‌او‌محبت‌کند‌فراری‌است، چرا‌که‌می‌ترسد‌سیاهی‌درون‌خودش‌نورد‌خترش‌را‌کم‌فروغ‌کند. ناپولیتانو‌کشایش‌تمامی‌مشکلات‌روحي‌و‌روانی‌ویلیام‌را‌در‌همان‌ترازای‌کودکی‌می‌بیند- یعنی‌خو‌ا‌هرش- که‌کنار‌آمدن‌با‌آن‌قضیه‌باعث‌شکسته‌شدن‌طلسم‌و‌رهایی‌و‌اواز‌سیاهی‌ها‌می‌شود. نکته‌جالب‌این‌است‌که‌بعد‌از‌چاپ‌«سلام‌زیبا» بسیاری‌از‌روانشناسان‌و‌روان‌درمانگران‌(حتی‌در‌ایران) خواندن‌این‌کتاب‌را‌به‌مرجعین‌خود‌توصیه‌کرده‌اند، چرا‌که‌این‌کتاب‌به‌خوبی‌می‌تواند‌کیستی‌یک‌شخص، چرایی‌زندگانی، اهداف‌و‌فرازونشیب‌های‌زندگی‌را‌برای‌هر‌فرد‌مشخص‌کند.

◀ در‌پایان‌خبری‌تازه‌ای‌برای‌مخاطباتان‌دارید؟

اثر‌بعدی‌که‌از‌من‌در‌نشر‌آموت‌منتشر‌می‌شود‌یک‌اثر‌چنانی‌دیگر‌است‌که‌امیدوارم‌مورد‌پسند‌قرار‌بگیرد. اما‌من‌قبل‌از‌اینکه‌یک‌مترجم‌باشم‌یک‌خواننده‌مشتاقم‌و‌به‌طور‌کلی، خودم‌را‌محدود‌به‌ژانر‌خاصی‌نمی‌کنم‌و‌همواره‌داستان‌های‌جدید‌را‌می‌خوانم‌و‌اگر‌چیزی‌توجهم‌را‌جلب‌کرد‌با‌بررسی‌نشر‌در‌میان‌می‌گذارم.

بسراید‌یا‌برای‌تمام‌شعرا‌عنوانی‌که‌مال‌خود‌اوست‌انتخاب‌کند، در‌چنین‌شرایطی‌شاید‌دیگر‌به‌استفاده‌از‌ابهام‌برای‌تأویل‌پذیر‌کردن‌شعر‌باز‌زی‌نیاشد، هرچند‌که‌می‌دانیم‌ابهام‌می‌تواند‌به‌دلیل‌کم‌بودن‌امکانات‌زبانی‌برای‌بیان‌کشف‌و‌شهود‌شاعر‌و‌در‌نتیجه‌فراروی‌شاعر‌برای‌بیان‌این‌کشف‌و‌شهود‌باشد‌و‌البته‌نمی‌توان‌از‌تأثیر‌میزی‌بر‌شعر‌در‌خلق‌ابهام‌در‌شعر‌شاعران‌غافل‌شد.

از‌طرفی‌پذیرش‌و‌درک‌ابهام‌در‌شعر‌برای‌مخاطبی‌که‌به‌شعر‌کلاسیک‌عادت‌دارد، حتی‌مخاطبی‌که‌شعر‌مصنوع‌سبک‌هندی‌یا‌شعر‌مغلق‌خاقانی‌را‌می‌خواند‌بسیار‌مشکل‌است‌و‌در‌نتیجه‌و‌وجود‌قرآنت‌های‌مکرر‌در‌شعر‌غیرممکن‌می‌شود، به‌تعبیری‌ابهام‌باعث‌ایجاد‌بن‌بست‌در‌متن‌می‌شود. ژاک‌دریدا‌از‌اصطلاح‌اپوریا‌برای‌اشاره‌به‌تنگناهای‌معنایی‌و‌تناقض‌های‌بغرنج‌متن‌در‌چنین‌شرایطی‌استفاده‌می‌کند، در‌واقع‌تنگنای‌اپوریک‌نقطه‌کور‌متن‌و‌نقطه‌سردرگمی‌مخاطب‌است.

به‌هر‌حال‌ابهام‌در‌نقد‌ادبی‌مدرن‌بیشتر‌بار‌مثبت‌دارد‌و‌ویژگی‌یک‌متن‌ادبی‌به‌ویژه‌شعر‌به‌شمار‌می‌آید، از‌طرفی‌شاید‌گاهی‌ابهام‌معادل‌ابهام‌انگاشته‌می‌شود‌هرچند‌که‌در‌ذات‌کلاماً‌متفاوت‌هستند. ابهام‌از‌نگاه‌نوام‌چامسکی‌یک‌راز‌است. تعبیری‌است‌که‌به‌حوزه‌تفکر‌فلسفی‌و‌مفاهیم‌انتزاعی‌تعلق‌دارد‌و‌به‌این‌دلیل‌ایجاد‌می‌شود‌که‌خواننده‌به‌دنیای‌تجربه‌خالق‌متن‌دسترسی‌ندارد‌و‌به‌این‌ترتیب‌باعث‌می‌شود‌که‌مخاطب‌با‌خوانش‌خود‌جهان‌تازه‌ای‌ویژه‌خود‌بسازد، همین‌است‌که‌بعضی‌از‌نظریه‌پردازان‌به‌جای‌ابهام‌استفاده‌از‌کلمه‌چند‌معنایی‌را‌پیشنهاد‌می‌کنند، با‌این‌حال‌حتی‌خود‌چامسکی‌بین‌راز‌و‌مسأله‌فرق‌می‌گذارد، به‌عبارتی‌ابهام‌هنری‌یک‌راز‌است، اما‌دشواری‌در‌شعر‌یک‌مشکل‌است‌و‌شعر‌ضمن‌تأویل‌پذیر‌بودن‌نباید‌دشواری‌باشد.

«باب‌ابتلا» مجموعه‌ای‌میان‌ابهام‌و‌عاطفه‌است‌و‌هر‌جا‌عنصر‌عاطفه‌پر‌رنگ‌تراست‌ارتباط‌اجزای‌شعر‌در‌طول‌آن‌حفظ‌شده‌و‌در‌نتیجه‌شعرهای‌زیباتری‌می‌خوانیم. شعرهای‌«باب‌چشم» و‌«باب‌بیابان» بهترین‌نمونه‌این‌ادعا‌هستند.

^[1] «سلام‌زیبا» به‌مان‌شأن‌می‌دهد‌که‌چگونه‌تجربیات‌دوران‌کودکی‌بر‌شخصیت‌ما‌تأثیر‌می‌گذارد‌و‌مخاطب‌را‌با‌چالش‌هایی‌که‌انسان‌از‌کودکی‌با‌آن‌دست‌به‌گریزان‌است، مواجه‌می‌کند

^[2] «سلام‌زیبا» به‌مان‌شأن‌می‌دهد‌که‌چگونه‌تجربیات‌دوران‌کودکی‌بر‌شخصیت‌ما‌تأثیر‌می‌گذارد‌و‌مخاطب‌را‌با‌چالش‌هایی‌که‌انسان‌از‌کودکی‌با‌آن‌دست‌به‌گریزان‌است، مواجه‌می‌کند